

بدی است با افکار متوقفانه قرن بیستم این کار زیبا و عادلانه نیست که به زور شمشیر مردم را به قبول دین اسلام مجبور کنند و فکر امروزی بشر نمیتواند قبول کند که خداوند متعال اعراب جزیره العرب را مأمور هدایت مردم کرده باشد ، زیرا اگر خداوند تا این درجه علاقه به مسلمان شدن اهالی سوریه و مصر و ایران داشت ، بی آسانتر بود که آنها را مطابق آیه ( یدی من یشاء و یضل من یشاء ) به راه راست هدایت کند .

در خود قرآن نیز این روش مطلوب و پسندیده تلقی نشده است و جمله **و لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة** = از راه دلیل و برهان باید به هلاکت یا به رستگاری رسید ، ( سوره انفال آیه ۴۱ ) .

معنی این معنی است که نمیتوان به ضرب شمشیر مردم را هدایت کرد : **لکم دینکم ولی دین = دین شما برای خود شما و دین من از آن من است .** ( سوره کافرون آیه ۶ ) نص قرآنست و به دها آیه بدین مضمون و مفهوم میتوان استشهاد کرد ..

و همین معنی ما را به این نتیجه شگفت انگیز می کشاند که این اصل ، اصل اسلام آوردن یا جزیه دادن در باره ساکنان جزیره العرب اتخاذ شده است آنها بعد از فتح خیبر و مخصوصاً پس از فتح مکه و اسلام آوردن قریش ، حضرت محمد میخواست از جزیره العرب **یک** واحد سیاسی درست کند و از اینرو بر حسب حدیثی موثق فرموده است : دو دیانت در جزیره العرب نباید وجود داشته باشد . و پس از فتح مکه آیه ای مشعر بر اینکه مشرکان بپذیرند و نباید به مسجد الحرام نزد **یک** شوند نازل شد .

نکاتی چند از این قبیل که از مفاهیم سوره بقره برآید بر این دلالت دارد که قصد حضرت رسول **یک** واحد قومی عرب در تحت لوای اسلام است . تدابیر سخت و بکار انداختن شدت و خشونت

برای رام کردن مردمانی است که در همین سوره بد آنها اشاره شده است:

الاعراب اشد کفراً و نفاقاً و اجدُر ان لا یطروا حدود ما انزل الله به  
کفر و نفاق شیوة فطری اعراب است و شایسته اینکه مبادی فاضله دیانت  
را درک کنند نیستند (سوره توبه آیه ۹۷) .

در سوره شعراء آیه ۱۹۸ «ولو نزلناه علی بعض الاعجمین» اشاره بدین  
معنی است که اقوام غیر عرب قرآن و مطالب آنرا بهتر درک میکردند  
و زودتر می پذیرفتند .

از همه ملاحظاتی که محققان فرنگی وارد ساخته اند، دو موضوع است  
که تقریباً بدون جواب میاند: یکی اینکه قابل تصور و تصدیق عقل نیست  
که خداوند اعراب حجاز را با شمشیر آخته مأمور تہذیب و تربیت مردم  
فرماید و یکتا شناسی را به جهانیان بیاموزد و چون تصور چنین امری  
دشوار است پس به مطلب دوم میرویم که عامل اقتصادی آنها را به  
جهانگشائی برانگیخته است .

در جواب ملاحظه اول میتوان تصور کرد که روش قبولاندن اسلام به  
ضرب شمشیر مخصوص جزیره العرب بوده و چنانکه حوادث نشان داد جز  
با این روش نمکن نبود اسلام پای گیرد. و اما در باره ملاحظه دوم یادیدی  
مثبت و کاوشی در حوادث تاریخی شخص به این نتیجه میرسد که سودای  
غنیمت اعراب را به خارج از مرزهای عربستان کشانید .

در فصل گذشته دیدیم سودای ریاست و امارت قام حوادث تاریخ اسلام  
را (بعد از رحلت حضرت رسول) بسیار آورده است و همانطور سودای  
دست یافتن بر قوت دیگران اعراب را به جهانگیری برانگیخته است.

در سر زمینی خشک و بی برکت مردمانی خشن بسختی روزگار

میگذرانند. در آن سوی مرز هایشان سر زمینی سبز و حاصلخیز، شهر های آباد و لبریز از حوائج زندگانی، انواع تنوعات و خوبی ها موجود و چشم را خیره میکند اما افسوس این سر زمین های آباد به دولت نیرومند ایران و روم تعلق دارد و برای عشق بیبا با نگرده نمی دست فلان و سائل، دست یافتن بدانها از محالات است، اما اسلام بر نفاق و کوفه نظری آن چیره شد. زه و خورده های حقیر طائفه ابرای از میان برداشت. همه را در زیر پرچم خود در آورد و از آن جمع متفرق و احدی نیرومند بوجود آورد و آن حال ممکن گردید.

این مردم فقیر که با هجوم بر قبیله ای ضعیف تر از خود و غنیمت بردن دوپست سیصد شتر آتش حرص خود را فرو می نشانند، اینک واحد بزرگی شده اند که میتوانند به غنیمت های بزرگتر، به سر زمین های برکت خیز و پر از نعمت، به زانی سفید و زیبا و به اغنام و احشام بیشتر دست یابند.

این مرد می که برای غنیمت های حقیر، خود را به خاطر می انداختند و از مرگ برای سیراب کردن تشنگی های مادی و روحی نمی هراسیدند اینک در زیر لواء اسلام بسوی غنیمت های فراوان رهپاوند و در این اقدام که چه کشته شوند به پشت میروند و چه بکشند به پشت میروند، بک احتیاج مبهم روحی آنها تأمین میشود. اینان تشنه تفاخر و تفوق طلبی هستند، اینک بجای اینکه غم بر ثقلب یا اوس بر خورج یا ثقیف بر غطفان بتازد و تفاخر بفروشد، همه آنها به سوریه و عراق روی می آورند.

اساساً غنیمت، اساس پای گرفتن اسلام و تقویت بنیه مسلمین بود. چنانکه در فصل ۱۲ اشاره شد سریه لنتخله یعنی تصرف بک کاروان تجارانی

قریش در سال دوم هجری وضع مسلمانان را رو پراه کرد . پس از آن دست یافتن بر قسمتی از اموال بنی قینقاع و سپس بر کلیه دارائی بنی النضیر و بنی قریظه اوضاع مالی مسلمین را استوار ساخت .

آیه ۱۵ سوره فتح این سودای خاموش نشدنی اعراب را به غنیمت بخوبی نشان میدهد :

مَبْقُولِ الْخَلَائِفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَاتِمِ لَتَأْخُذْهَا ذُرُوءًا تَتَّبِعُكُمْ - آتَانِي  
 که در جنگ با قریش تبارن و تداخ و ورزید ند در بیعت (تحت الشجره)  
 شرکت نکرد ند ، اکنون می خواهی به جنگ یهودان خیبر روی  
 و خداوند صریحاً در قرآن مسلمین را به ( مغاتم کثیره ) وعده داده است .  
 این اعراب می گویند : بگذارید ما هم دنبال شما آییم و سهمی از غنیمت  
 ببریم . . . .

در همین جنگ خیبر حضرت رسول بنی غطفان را که هم پیمان با یهودان  
 خیبر بود ند به وعده دادن سهمی از غنایم خیبر از یاری به یهودان خیبر  
 باز داشت .

ده ها مورد از این قبیل درده ساله هجرت دیده میشود که جوش  
 و خروش اعراب را در رسیدن به غنیمت نشان میدهد از جمله شکست  
 هو از بن و تقسیم غنایم میان سران قریش و طراضی شدن انصار است که  
 در یکی از فصول سابق بدان اشاره شد .

ملاحظاتی از این دست روشنگر طرز فکر و خوی اعراب غنیمت  
 پرست تواند بود . و در عین حال روشنفکری و آگاهی حضرت رسول را  
 به روحیه قوم خود نشان میدهد .

نکته مهمی که بدین امر باید افزود اینست که حضرت رسول در دست

زدن بدین وسائل و اجازة کاروان زنی با قطع و قمع بود قصدی برتر از حرص مال اندوزی اعراب داشت . او مردی بود سیاسی و در نظر اهل سیاست وسائل هر چه باشد اگر شخص را به هدف رساند تا پسند نیست که **الغایات تبرر المبادی** = نتایج مطلوبه مجوز هر گونه اقدامی است . او میخواست اسلام پای گیرد ولوث شرک و نفاق زایل و حکومت عربی متحدی در لواء اسلام پی ریزی شود . بنابراین ، تمهید تمام مقدماتی که بدین مقصد عالی را هبلر شود مجاز است .

نتیجه این هجوم ها و غزوه ها عاید جامعه کوچک اسلامی آنوقت میشد و استفاده شخصی کمتر منظور بود .

خود حضرت رسول در نهایت قناعت زندگی میکرد و حق هنگامیکه پس از تصرف کوی بنی قریظه و بدست آمدن غنایم هنگامت زنان وی تقاضای اضافه نفقه کرد ند ، حضرت به تمنیات آنان روی خوش نشان نداده و آنها را مخیر ساخت بین طلاق و قناعت به همان نفقه .

به تبعیت از حضرت رسول صحابه کبار در قناعت زندگی میکردند و حرص مال بر هیچیک مستولی نشد اما پس از رحلت وی مخصوصاً پس از اینکه فتوحات اسلامی به خارج از جزیره العرب کشیده شد و غنایم فراوان به مدینه سر از پر شد حرص جمع مال بر مزاج اکثریت غلبه کرد .

نهایت خلیفه دوم روش حزم و احتیاط را از دست نمیداد و در تقسیم غنایم و دادن مقرری به پسران مهاجر و انصار و سایر شهریه خواران مدینه جانب اعتدال را نگاه میداشت و از عدل و انصاف فروگذار نمی کرد و نمیخواست مردم از روش حضرت رسول صبر شوند و خود نیز زاهدانه زندگی میکرد .

سالم بنده آزاد شده ميگويد : هنگام خلافت مرا پاي لباس عمر از کلاه و عمامه گرفته تا کفش پيش از ۱۱ درهم ارزش نداشت در صورتيکه قبل از خلافت لباس ۱۰ ديناري به تن ميکرد .

سخت گيري عمر در اين باب بچدي بود که طبري مینويسد : در اواخر خلافتش از وي به تنگ آمده بود و اين عدم رضايت بگوش خود او رسيد . روزي بر منبر شد و نطق شديد اللحن ايراد کرد که من در رشد اسلام کوشش کرده ام تا چنين برومند شده است اکنون قریش ميخواهد اموال خدا را از دهان بندگان خدا بر آيد . تا پسر خطاب زنده است چنين امري صورت نخواهد گرفت . من سر بزنگاه ايستاده ام و جلو قریش را مي گيرم که از راه راست منحرف نشوند و به آتش دوزخ نيفتند .

باز طبري در اين باب مینويسد : سران صحابه نيتوانستند بدون اجازه وي از مدينه خارج شوند و اگر هم اجازه ميداد براي مدت کم يا براي سفر به داخل حجاز بود زیرا تصور ميکرد رفتن آنها به بلاد مفتوحه متضمن خطريست براي وحدت جامعه اسلامي . حتی اگر يکي از سران قریش ميخواست در يکي از جنگهاي خارج شرکت کند عمر به وي ميگفت غزوه اي که در رکاب رسول الله کرده اي ترا کفايت ميکند براي خود توپار است که دنياي خارج را نيفي و دنيا را نيفيند .

عقبي روشنفکر مصر دکتر طه حسين در تفسير و توضيح سختگيري هاي عمر مي نويسد : (۱)

« عمر از قریش نگران و به روحیه طایفه خود آگاه بود که مردمانی

افزون طلب و تفوق جوی و سود پرستند . قریبش خورد را اشرف طوائف عرب میدانست فقط از این راه که تولیت امور کعبه را در دست داشت . خانه کعبه قبله طوائف عرب و جایگاه بتان تا مدار آنان بود . در حقیقت قریبش عقاید و عادات دینی عرب را استنهار میکرد و از این راه فروغند ترین طوائف شده بود . بواسطه امنیت اطراف مکه بکار تجارت میپرداخت و در این باب زیر دست شده بود .

و عمر میدانست کعبه برای طایفه اش وسیله کسب شأن و جمع مال است و رفته بدان بتان عقیده ای نداشتند و اکنون هم که اسلام آورده اند از ناچار بست و پس از آنکه حضرت محمد پیروز شد از ترس مسلمان شدند و حق پیوستن به ارد و گاه اسلام را نیز نوعی قهار و مخاطره میدانستند پس به چنین مردم سود جو و فرصت طلبی نباید میدان داد .

پس از کشته شدن عمر ، حوادث نشان داد که او روشن دیده بود و نظرش صائب بود ، گرچه بتاب و وصیت او عثمان تمام اعمال او را تا یک سال بر جای خود باقی گذاشت و تغییرات را پس از یکسال بکار بست ولی از همان آغاز خلافت در بذل و بخشش از بیت المال مسلمانین بر روی مهاجر و انصار گشوده شد و مقرری ها بکرتبه صد در صد افزوده گشت .

گرچه خود خلیفه سوم در زندگانی شخصی از روش دو خلیفه پیشین تجاوز نکرده و هیچگونه استفاده خصوصی از بیت المال مسلمانین را روا نمیداشت اما عطایای ناسزاوار او آتش حرص و طمع را در سینه ها افروخت و اصول زهد و بی اعتنائی به مال دنیا را از بین برد .

عمر یکی از مقتدر ترین خلفای اسلام و نخستین کسی است که مسلمانان عنوان ( امیر المؤمنین ) بدو دادند . در عین حال چنانکه گفتیم لباس

او هنگام مرگ از عمامه گرفته تا موزه پا ۱۴ درهم بیش ارزش نداشت .  
 زهد علی بن ابیطالب مشهور و مورد اتفاق دوست و دشمن است . اباس  
 وی چندان وصله داشت که حضرتش از وصله کننده خجالت میکشید .  
 برا در خود عقیل را که تقاضای مساعدت مالی از بیت المال مسلمین برای  
 تأدیه قروض خود داشت با قهر و خشونت پاسخ داد که عقیل تا چار به  
 دشمن او معاویه بن ابی سفیان روی آورد ( و این خود نشانه دنگری از  
 افزون طلبی اعراب و حرص آنهاست به مال ) .

سعد بن ابی وقاص که از بزرگترین صحابه پیغمبر و جزء عشره مبشره  
 بود و از نخستین اسلام آورد گان بشار معرفت یکی از شی قتی است که  
 عمر برای شورا و تعیین خلافت معین کرده بود . پس طبعاً تا مزد خلافت  
 رسول الله بود و او را فارس اسلام میگفتند زیرا فساتح عراق بود و در ایام  
 خلافت عمر حکومت کوفه و مد این را داشت با وجود این در سال ۵۵  
 هجری که در قصر خود موسوم به عقیق در مدینه در گذشت میان  
 دو بست تا سیصد هزار در هم بر جای گذاشت .

نباید فراموش کرد که پسر همین صحابی بزرگ است که از طرف  
 عبیدالله بن زیاد در سال ۶۱ هجری به حکومت ری منصوب شده بود ولی  
 این زیاد آنرا منوط بر این کرده که سر کردگی لشگری را بپذیرد که می  
 بایست راه را بر حسین بن علی بگیرد و او را با بیعت با یزید مجبور کند  
 و گرنه با وی بجنگد . این سعد ابتدا در پذیرفتن آن مأموریت تردید داشت  
 و شب با کسان خود به شور نشست و همه وی را از قبول این کار منع  
 کردند و گفتند شایسته پسر سعد بن ابی وقاص صحابی معشر پیغمبر نیست  
 که به ستیزه جوئی با نوه رسول اکرم برخیزد . ولی چون این زیاد در این  
 باب جدی بود و حتماً میخواست او را به جنگ با حسین بن علی بفرستد



با چار به امید حکومت ری قبول کرد و هنگام مواجهه با حضرت حسین ابن علی روش صلح جوئی و نصیحت بخود گرفت و با سه روز کوشید حسین ابن علی را به تسلیم و بیعت با یزید بکشاند و چون کار مذاکره بسه در ازا کشید و ابن زیاد بیمناک بود که اصل شرافت و حیثت اسلامی بر مزاج عمر ابن سعد غلبه کرده و به حسین بن علی بپیوندد شمر بن ذی الجوشن را مأمور کرد که اگر ابن سعد در جنگ با حسین تکاهل و رزق از سالاری سپاه بر کنار شود و خود او ریاست لشکر را بر عهده گیرد .

ابن سعد چون چنین دید سابقه پدرش را در اسلام فراموش نکرده و احترام به خاندان رسول را به یک سوی انداخت و نخستین تبر را بطرف نواده رسول الله پرتاب کرد ، زیرا حکومت ری بر هر اصل شریف دینی و اخلاقی و مراعات حق و عدالت رجحان داشت .

طلحه نیز یکی از عشره مبشره و از بزرگان صحابه پیغمبر و بنا بر وصیت عمر یسکی از شش نفر تشکیل دهنده شورای خلافت است و طبعاً با مزه خلافت بود . طلحه هنگام مرگ عمر در مدینه نبود و از اینرو شوری بدون حضور او تشکیل شد و خلیفه بسندون رأی وی انتخاب گردید . هنگام مراجعت به مدینه حال تعرض بخود گرفت و با عثمان بیعت نکرد . عثمان خود به خانه او شد و به وی گفت اگر تو د او طلب خلافت هستی من حاضرم کنار بروم طلحه چون چنین دید رو در ماند و با عثمان بیعت کرد و در مقابل این عمل عثمان ۵۰۰۰۰ درهم از بیت المال منتهین بمنوان قرض به وی داد ولی بعد ها آن مبلغ هنگفت را از وی نگرفت و آنرا بحساب جوانمردی و بیعت کردن وی گذاشت .

پس از آن طلحه یسکی از نزد یکترین و صدیق ترین دوستان عثمان شد بحدی که میان آن دو بیع و شرانی مستمر وجود داشت بدین معنی که

اگر طلحه ملکی یا مالی در عراق داشت و میخواست آنرا در حجاز یا مصر داشته باشد عثمان برای وی انجام میداد و در تبدیل املاک وی در قلمرو کشور اسلامی بی دریغ به وی مدد میکرد.

همین طلحه در آغاز بلند شدن نضه مخالفت با خلیفه سوم از وی جانبداری میکرد ولی همینکه کار مخالفت با عثمان با لا گرفت از وی کتاره گیری کرد و عبرت انگیز اینکه هنگام محاصره خانه عثمان با مخالفین همدا و همراه شد. شاید به همین دلیل (چنانکه در جایی خوانده ام) در جنگ جمل به تیر مروان بن الحکم که خود از دشمنان علی بود کشته شد و مروان پس از قتل وی گفت من دیگر خون عثمان را از کسی مطالبه نمیکنم.

با آنکه قبیل از اسلام طلحه تروقتند نبود و آخر خلافت عمر مردی متوسط الحال بود هنگام مرگ تو که او را به ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم تخمین میزدند که از این مبلغ ۲/۲۰۰/۰۰۰ درهم و ۲۰۰/۰۰۰ دینار نقد و مابقی املاک و مستقات و احشام بود.

در روایتی دیگر نقدینه او را ۱۰۰ کیسه چرمی بر آورد کرده اند که در هر یک سه قنطار زرباب بوده است (طبقات ابن سعد).

زبیر بن العوام نیز از اصحاب کبار و جزه عشره مبشره، پسر عمه حضرت رسول و از جهات دیگر نیز بدان حضرت منسوب است در جنگها و غزوات بسیاری شرکت کرد و حضرت او را حواری خویش خطاب میفرمود. او یکی از شش نفریست که عمر آنها را تا مزد خلافت سکرده و شوری را تشکیل دادند.

می نویسند که خلیفه سوم از من بیت المال صلحین ۶۰۰/۰۰۰ درهم

بوي بخشيد که خود او نهي دانست اين مبلغ گزاف را بچه کار اندازد. و بعض از با وانش ويرا را هنالي کردند که آنرا صرف خريد خانه و مستفل در شهر هاي مختلف کند. از اين رو هنگام مرگ خانه و املاک زيادي در فسطاط اسکندريه ، بصره و کوفه داشت .

در خود شهر مدینه يا زده خانه اجاره اي داشت و ما ترک ويرا ميان ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم تا ۵۲/۰۰۰/۰۰۰ درهم تخمين ميزند .

در طبقات ابن سعد آمده است که زبير قبول نمیکرد کسی پول خود را نزد وي به امانت گذارد زیرا از فرط زهد مي رسيد به وديعه مردم آسيبي رسد و به حق الناس زياني وارد شود و اگر ديگران اصرار ميکردند مال آنان را بعنوان قرض مي پذيرفت چه در اينصورت هم ميتوانست آنرا چون مال خویش بکار اندازد و سود ها برد و هم پس از مرگ واران مجبور به تاديه ديون وي باشند از اينرو هنگام مرگ در حدود ۲/۰۰۰/۰۰۰ درهم بدهکار بود که پسرش آنها را تاديه کرد .

عبد الرحمن بن عوف صكه او هم از عشرة ميشره است و مورد لطف و عنايت حضرت رسول و طرف اعتماد ابوبكر و عمر بود شخصاً اهل تجارت و داد و ستد و مرد کار آمدني بود . او نه تنها بي بضاعت نبود بلکه در امور خيريه نيز پيشقدم ميشد ، معذ لك ثروتي که از وي بجاي ماند متناسب با خريد و فروش در بازار مدینه نبود .

هنگام مرگ چهار زن داشت که به هر يك ميان ۵۰/۰۰۰ تا ۱۰۰/۰۰۰ دينار ارث رسيد و ۵۰/۰۰۰ دينار طلا به اضافه ۱۰۰۰ شتر و ۳۰۰۰ گوسفند براي انفاق در راه خدا وصيت کرد .

در زمان خليفه سوم امثال حکيم بن حزام که ديناري از بيت المال

غنی پذیرفت و از گرفتن شهریه ای که میان مهاجر و انصار تقسیم میکردند سر باز میزد کیاب شده بود .

ابو ذر غفاری که آیه شریفه «الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» (آیه ۳۴ سوره توبه) را به رخ معاویه کشید و معتقد بود عمل به مفاد آیه و خلیفه همه مسلمانان است که مسج و زر را انبار نکنند بلکه در راه خدا بمصرف رسانند ، عنصری را مطالب و اخلا لگرنه تشخیص داده شد و با اجازه عثمان معاویه او را از شام اخراج و به مدینه فرستاد و چون در مدینه هم حرف حق خود را به خلیفه سوم گوشزد کرد وی را مضروب و به بیقوله ای تبعید کردند و صحابی زاهد و مؤمن در همانجا در تکبیت و فلاکت جان سپرد .

جز افراد معدودی همه در نبال پول بودند و حرص به مال بر مزاجها مستولی شده بود . حقیق مرد بی حساب و نسب بیکاره ای بنام (جناب) که در مکه به پا دوی و حمالی مشغول بود هنگام مرگ در کوفه ۱۰۰۰/۱۰۰۰ درهم پول نقد در گنجینه خود داشت .

سهمی که جنگجویان از غنائم بدست می آوردند با حقوقی که در هنگام صلح از بیت المال در یافت میکردند بد آنها فرصت تو انگری میداد . سوارانی که در لشکر کشتی شمال افریقا زیر پرچم عبدالله بن سعد بن ابی السرح بچنگ می پرد اختند هر یک ۳۰۰۰ مثقال زر ناپ در یافت میکردند و پیاده ها هر یک ۱۰۰۰ مثقال .

صدها مثل و شاهد از اینگونه در کتب معتبر صدر اسلام ثبت شده است که از مجموع آنها میتوان در یافت که دست یافتن به غنیمت و تصاحب املاک زواری مردم و اسارت جواری تا چه حد اعراب را به تکاپو انداخته

در راه وصول بدین هدف ها از هیچگونه رشادت و حق قسارت و بیو حمی نیز دریغ نکردند .

عرب در پشت سنگ شریعت اسلامی سیادت و ملک و تفوق می جست . و از این رو اصل بزرگ و است - اکرمک عند الله اتقاکم ، را پشت سر انداخت . طبعاً چنین روشی از عکس العمل خالی نخواهد ماند . ملل دیگر مخصوصاً ایرانیان بدین استبداد کردن نمی نهادند . آنها به اصول مقدس و انسانی اسلام روی آورده بودند نه به تفوق نژادی و حرص ثروت اندوژی اعراب . از اینرو آنها را شعوبیه خواندند و حق آنها را برابر زندگی دانستند .

بخاطر دارم چند سال قبل کتابی در مصر نوشته و منتشر شد تحت عنوان « الزندقه والشعوبیه » که در قرن بیستم یکی از استادان دانشگاه قاهره بر آن مقدمه نوشته بود . در این کتاب سعی شده است که گرایش ایرانیان را به قومیت و ملیت خود نوعی زندقه و انحراف از اصول اسلام بگویند ، در حالیکه هیچ سخن از انحراف اسامی خود اعراب از تعالیم حضرت محمد که میفرماید « ان الله یأمرکم بالعدل و الإحسان » به میان نیامده بود .

آنها کسانی را امیر المؤمنین میخواندند که تا گردن در منجلاب فسق و فجور غرق شده بودند و در حوض شراب غسل میکردند و بر خلاف روش انسانی و بزرگوار پیغمبر که ارزش انسانها را بدرستی و تقوی متکی ساخته بود میخواستند عرب را بر سایر ملل اسلامی و از میان عرب بنی امیه را بر سایر طوایف عرب تفوق دهند .

کسانی را امیر المؤمنین میخواندند که علی بن ابیطالب یعنی ازهد و اتقی و اعلم صحابه رسول الله را بر منابر تا سزا میگفتند و حق کار بدان

جا کشیده شد که متوکل عباسی یعنی نواده عبدالله بن عباس در مجلس خود دلقی را به شکل علی بن ابیطالب به رقص و مسخرگی در می آورد و قهر حسین بن علی را شیار کرده و بر آن آب بست تا آثار یکی از با شہامت ترین اولاد پیغمبر را از بین ببرد .

ایرانیان این فهم روشن و این ایمان ثابت و این حسن تشخیص را داشته اند که فاسقان و زن بارگان و منحرفان از تعالیم حضرت محمد را لایق عنوان امیر المؤمنین ندانسته اند .

## خلاصه

پیدا آیش ، رشد و نمو ، انتشار و تسلط اسلام یکی از حوادث بی نظیر تاریخ است . پی بردن به علل و اسباب حوادث تاریخی غالباً دقیق و مستلزم کارش و تفحص دامنه دار و همه جانبه است تا بتوان پنهان و آشکار آنها را باز یافت و ارتباط میان علت با علتها و معلول را روشن ساخت .

انجام چنین بحثی در باره تاریخ اسلام بواسطه وجود منابع و مستندات فراوان چند ان بر محققان روشن بین دشوار نیست ، بشرط آنکه از ملکه اجتهاد و استنباط بهره کافی داشته و در عین حال از غرضی و تعصب عادی باشند .

در اینگونه تحقیقات حتماً لوح ضمیر باید ساده بوده و عقاید تبعیذی یا تلقینات پدری آنرا مشوب نکرده باشد .

در این مختصر چنین کار تحلیلی مهم و ارز شمندی صورت نگرفته و حد اکثر تلاشی است برای ترسیم دور نمائی از مجموع رویداد های ۲۳ سال ( هر چند مجمل و مبهم ) که در قضایای زیر خلاصه میشود :

۱ - کودکی پیم از سن شش سالگی به خویشترن رها شده است ،

محرورم از نوازش پدر و مهر مادر در خانه یکی از اقوام زندگی میکند ، از تنم اطفال هم سن و هم شأن خود محروم است و به چراندن اشتران در صحرائی خشک مکه روزگار میگذرانند . روح او حساس و فطرتش روشن است . فطرتی مایل به تحویل دارد ، پنج شش سال تک و تنها در صحرا ماندن ، قوه احلام و رؤیا را در وی پرورش میدهد . محرومیت و احساس یو تری دیگران در او عقده ایجاد میکند . این عقده مسیری دارد . نخست توجه همسالان و خوبشانست . سپس به خانواده متمکن آنها می‌رود و از آنجا به مصدر تمکن آنها میرسد . مصدر تمکن تولیت خانه کعبه است خانه مرکزیت های مشهور عرب است .

شاید خود نیز باین بنها توسل بسته و اثری ندیده باشد . پس خشمی در اعماق ضمیر وی نسبت به آنها پدید آمده است .

او در این طرز فکر تنها نیست هم اهل کتاب و هم مردمان با فہم و ادراکی در مکه هستند که پرستش بتان بیجان را سخافت میدانند . وجود اینگونه اشخاص بنزله همد سنایی است که به مکنون ضمیر او جواب مساعد میدهند .

مسافرت هائی به شام در سنین مختلف بر روی او دنیائی می گشاید که زندگی و عقاید مردم و قوم خود او در برابر آن حقیر و مسکین میشود . روی آوردن به معابد اهل کتاب و گفتگویی با متصدیان آن معابد ، گوش دادن به سر نوشت انبیاء و آگاهی بر عقاید آنها او را در عقیده خویش استوار میسازد .

۲ - اندیشیدن به خدا و آنچه از یهودان و رومیان شنیده است نقطه مرکزی دایره حرکت ذهن او میشود .



پس از ازدواج با زن فروتنی که او را از تلاش معاش بی نیاز میکند و معاشرت مستمر با ورقة بن نوفل این فکر را در وی راسخ و به شکل (DBSESSION) در می آورد ، جان وی از فکر خداوند غیور و جبار لبریز میشود .

خدای او از اینکه مردم ، دیگری را بر ستش میکنند خشمگین میشود . حوادثی که بر قوم عاد و ثمود روی داده از همین بابت بوده است و از کجا چنین فرجام شومی برای قوم او نزدیک نباشد ، پس باید به هدایت آنان بشتابد .

کم کم این اندیشه مستمر و سمح با رؤیا های جان نگران او مخلوط شده صورت روحی و الهام بخود میگیرد . خدیجه و پسر عمویش ( ورقة بن نوفل ) آنرا رؤیای صادق و نشانه الهام خداوندی میگویند ، او چرا مانند هود و صالح نباشد ، چه سرا پیغمبر ان فقط از بنی اسرائیل بر خیزند و از میان پسر عموهای آنان پیغمبری طلوع نکنند .

این سیر روحی ، بلکه بجران روحی و مسخر اندیشه ای شدن در سن چهل سالگی او را به دعوت قوم خود میکشاند .

۳ - پرستش موجودهائی که خود مخلوق و مصنوع دست آدمیست کاری سخیف و بطلان آن بر هر خرد مندی آشکار است پس باید مردم را از این غفلت بیرون آورد و طبعماً در این صورت مردم به وی خواهند گروید و مخصوصاً که عده معدود و انگشت شماری هم آنرا تصدیق و تأیید کرده اند پس جای در ننگ نیست و آیه : *وانذر عشیرتک الاقربین* ، باید به مرحله اجرا در آید .

اما از همان روز نخست باخنده استهزاء روبرو میشود ، زیرا روح ساده

و مؤمن او متوجه این قضیه مهم و اساسی نشده بود که خوبی اندیش ای و درستی مطلبی مستلزم اذعان مردم تابع عادات خود هستند و از این گذشته دعوت او مستلزم فروریختن دستگامی است که مصدر شأن و مکتب سران قریش است . پس مردانه به حمایت آن برخوانند خاست . از همین روی نخستین کسی که در اجتماع قریش بر روی او چنگ زد هموی خود او بود که فریاد زد : « تَبَا لَكَ يَا مُحَمَّدُ يَا بَرَاءِي » این مهملات مرا بدین اجتماع خوانده ای ؟

۴ - ابو جهل روزی به شریق بن اخنس گفت میان ما و بنی عبدالمطلب پیوسته رقابت و منافسه ای بود . حال که ما از هر جهت به آنها رسیده ایم از خود پیغمبر بیرون داده اند که بر ما برتری یابند . این سخن بیت منسوب به یزید را در پنجاه سال بعد بخاطر می آورد : لعنت هاشم الهك الاخير جاء ولا وحى نزل .

مذاکره ابو جهل و شریق طرز فکر مخالفان را خوب نشان میدهد . محمد فقیر و بیتم که در سایه مکتب زن خود زندگی میکرد در مقابل سران متمکن قریش عنوانی و شخصیتی نداشت و بسا بر این اگر دعوت او میگرفت شأن و عنوانی آنان را هم اگر بکلی عو نمی کرد لا اقل نقطه مقابل آنها قرار میگرفت و بنی عبدالمطلب بر سایر تیره های قریش مقدم میشدند ولی از قضا بنی عبدالمطلب از وی پیروی نکردند و حتی ابوطالب و سایر اعمام نخواستند میان خود و قریش جدائی و اختلاف اندازند .

شاید اگر از آغاز امر محمد این صعوبات و این جمود مردم و این عناد و لجابی را که در طی سیزده سال دعوت خود در مکه با آن رو برو گردید پیش بینی میکرد ، بدان سهولت و آسانی قدم به میدان نمی گذاشت و یا اگر هم می گذاشت چون ورقه بن نوفل ، امیه بن ابی الصلت و قس بن ساعده به گفتن حرف خود اکتفا کرده راه خود را پیش میگرفت .

در دست تهیه

در دست تهیه

حرص به غنیمت آنها را به هر طرف میکشاند و بقول يك نریسنده فرنگی گاهی از ارد و گاه خود که در حال مغلوب شدن است گریخته و به ارد و گاه غالب ملحق میشوند (ولی افراد نادر و مستثنی در هر جماعتی بوده هستند)

در چنین اجتماعی که حکومت و نظاماتی بر قرار نیست یگانه حافظ نظم و امنیت تعادل قوا و ترس از یکدیگر است .

از اینرو هر طایفه و هر خانواده ای پیوسته در حال آماده باش و دفاع از مال و زن و اولاد خویش است .

اعراب تفاخر و غرور ستانی را دوست دارند ، به خویشتن و طایفه خویشتن می بالند و حق به نقایص و معایب خود نیز مباحثات میکنند . هر گونه مزیت خود را چند برابر بزرگ میکنند و از دیدن نواقص خود کورند .

اگر با زنی بطور نا مشروع کنار آمدند فردا آنرا در شعری وصف میکنند و از فرط خود ستانی زن بدبخت را رسوا میکنند . سادگی بدوی و ابتدائی بر مزاج آنها غالب است و این خود احیاناً سادگی حیوانات و متابعت آنها را از غرایز خویش بیاد می آورد .

امور روحانی و عوالم مافوق لاطیمة را از روی کرده زندگی بدوی خود تصویر میکنند و این طرز تفکر مدتها پس از اسلام میان علمای عرب مخصوصاً حنبلی ها نیز دیده میشود که حتی هر گونه توجه به موهولات عقلمانی را کفر و زندفه گفته اند .

۸ - از سیر در حوادث ده ساله هجرت بخوبی مشاهده میشود که حضرت محمد این خصایص قومی را وسیله پیشرفت و استواری اسلام ساخته

است. گاهی برای جبران شکستی به طایفه ضعیفی حمله شده است تا شان اسلام به پستی ننگراید. هر فتحی مستلزم تساؤل قبیله کوچکی است به اسلام یا لا اقل باعث بستن عهد دوستی وعدم تعرض است.

دست یافتن بر غنایم یکی از مؤثر ترین عوامل پیشرفت اسلام است. حکم جهاد را شوق دست یافتن بر غنایم آسان و مجری ساخت. بعد از صلح حدیبیه خداوند نیز در قرآن مسلمانان را به مقام کثیره و عده میدهد و آفر عده نقد پیش از وعده (جنات تجری من تحتها الانهار) در نفوس آنها مؤثر می افتد.

اگر چه آمار درست و ثابتی اعتقادی هنوز تنظیم نشده است که یاران حقیقی محمد را از مسلمانان مصلحتی تفکیک و مشخص کرده باشد ولی بطور اجمال میتوان گفت هنگام رحلت حضرت رسول ۹۰ در صد مردم یا از ترس مسلمان شده بودند و یا از راه مصلحت. ارتداد طوایف عرب و جنگهای رده این معنی را بخوبی نشان میدهد.

در خود مدینه که مرکز ایمان و کانون اسلام بشمار میرود امثال علی بن ابیطالب و عمار یا سر و ابو بکر صدیق خیلی کمتر از آن عده است که در حاشیه ایمان و پیروی مطلق از محمد نیات و مقاصد دنیوی نیز دارند. همین جهت سودای ریاست، مشاجره مهاجرین و انصار را برآورداخت و دفن جسد حضرت سه روز به تأخیر افتاد. علی و طلحه و زبیر در خانه فاطمه اند و از جوش و خروش ریاست طلبان بی خبر. ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح و چند تن دیگر در خانه عایشه اند که شخصی وارد شد و به آنان گفت:

«جماعت انصار دور سعد بن عباده تجمع کرده اند و اگر میخواهید رشته از دستتان بدر نرود بشتابید.»

عمر به ابو بکر گفت بر خیز بروم بسوی بوا در ان انصار و بینیم  
مشغول چه کارند . در سقیفه بنی ساعده سعد بن عبادہ روی به آنها کرده  
گفت : ما سپاه اسلامیم ، ما یاری کننده پیغمبریم ، اسلام به زور بازوی  
ما استوار شد . البته شما جماعت مهاجر نیز سهمی دارید و شمارا به خوبستن  
می پذیریم .

عمر با خوی تند خواست بر خیزد ولی ابو بکر دست او را گرفت  
و با وقار و آرامش فطری خود گفت آنچه در شأن انصار گفتید قبول  
دارم ولی این امر ( جانشینی پیغمبر ) از حقوق قریش است که از سایر  
طوایف عرب برتر است آنگاه دست عمر و ابو عبیده را گرفته گفت بابکی  
از این دو فن بیعت کنید .

عمر که مرد واقع بین و ذکا مدبر و مال اندیش بود از این پیشنهاد غره  
تشد ، چه میدانست که در میان شور و هیجان احساسات انتخاب ابو بکر که  
یا رغار پیغمبر بوده و در حال مرض پیغمبر او را مأمور نماز گزاردن بر مسافین  
کرد است و شخصاً مسن تر و موقر تر از سایر مهاجرین است تنها راه حل قضیه  
خواهد بود از این رو بید رنگ از جای برخاست و از ابو بکر خواست  
دست خود را پیش آورد . آنگاه همه را مقابل امر واقع شده گذاشت و با وی  
بیعت کرد . طبعاً مهاجران نیز از وی پیروی کردند و انصاف نیز تحت  
تأثیر این ضرب شست قرار گرفته با ابو بکر بیعت کردند و برای اینکه  
کار یکسره شود و جای تردید و دودلی باقی نماند سعد بن عبادہ را از جای  
خود بزیرا فکند و با یاری چند تن دیگر آن پیر مرد ناخوش را چنان  
زدند که در همان مجلس جان داد .

و باز همین عمر که میدانست بیعت نکردن علی با ابو بکر مستلزم بیعت

در دست تهیه



خلافت معرفی کرد. عین این سؤال را از علی کرد و علی نیز از میان چهار نفر دیگر عثمان را سزاوارتر به خلافت گفت.

پس از سه روز در مسجد رسول الله اجتماع کردند و تقریباً بر همه معلوم بود که یکی از دو نفر علی و عثمان به خلافت خواهند رسید.

عثمان به نرم خوئی و حیا و سخاوت طبع معروف و علی به شجاعت، تقوی و سخت گیری در اصول دینت مشهور بود. مردم دنیا دوستی که از دقت و سختگیری ده ساله عمر خسته شده بودند از روی کار آمدن علی بیمناک شدند چه میدانستند همان روش عمر ادامه خواهد یافت. لذا به عمر و عاص متوسل شدند. او شب به نزد علی رفت و به وی گفت عبدالرحمن نخست به تو روی می آورد و جانشینی رسول را به تو پیشنهاد میکند ولی شایسته شأن تو نیست که بید رنگ بپسندی بلکه برای استحکام امر و استواری خلافت سزاوارتر است که عبدالرحمن پیشنهاد خود را تکرار کند (۱).

روز موعود فرا رسید و عبدالرحمن بر منبر پیغمبر بر شد و نخست علی ابن ابیطالب را مخاطب ساخت و گفت:

تو پسر عموی پیغمبر، داماد او نخستین مسلمان و بزرگترین مجاهدی و اگر قول میدهی که به کتاب الله و سنت رسول الله و سیره شریفین عمل کنی یا تو به خلافت بیعت می کنم.

علی فرمود: کتاب خدا و سنت پیغمبر را قبول دارم ولی به روش خود رفتار خواهم کرد.

عبد الرحمن بید رنگ عثمان را خطاب کرده گفت پس از علی تو موچه ترین نامزد های خلافتی. اگر به کتاب خدا و سنت رسول الله و سیره شیخین عمل خواهی کرد با تو بیعت میکنم. عثمان بید رنگ قبول کرد و بدینگونه بخلافت رسید.

این واقعه را تاریخ<sup>۱۱</sup> طبری بگونه ای شرح داده است که نقل آن مرد نکته سنج را به اوضاع اجتماعی آن زمان و سواداتی که برای ربامت و رهائی از سختگیریهای عمر بر پاره ای از سران اصحاب مسئول بود آگاه میکند.

و چون عمر بر هر چه اندر بادیه کس بود به مدینه می آمدند از مهران به تعزیت و عبد الرحمن از هر یکی مشورت می پرسید اندر این حدیث ؟ همه گفتند عثمان به .

پس شب اندر بوسفیان سوی عمر بن العاص آمد و گفتا امشب عبد الرحمن ز من آمد و گفت این کار بردونن گرد آمده است : عثمان و علی . و من عثمان را خواستم . عمر و گفت به من نیز آمده بود و من هم عثمان را خواستم .

ابوسفیان گفت پس چگونه کنیم ؟ که عثمان مردی نرم است مبادا این کار از خویشتمن باز افکند و علی به زیرکی این کار در یابد .

دابوسفیان آنشب با عمرو عاص می بود و می گفت چگونه کنیم تا این کار به عثمان آفتد ؟ عمر و همان شب بخانه علی شد و او را گفت خودانی دوستی من را از قدم و میل من به تو و این کار از همه بیرون آمد و میان تو و عثمان مزاده است . و عبد الرحمن امشب بر همه مهران برگشت که از

این دوتن که را خواهیم؟ مردمان لختی ترا خواستند و لختی عثمان را. وسوی من آمد من گفتم ترا خواهم و اکنون زی تو آمدم که ترا نصیحت کنم اگر بپذیری فردا این کار ترا بود. علی گفتا بپذیرم هر چه فرمائی. گفتا بدان شرط که با من عهد کنی که این کس را نگوئی هر گز. علی عهد کرد و پذیرفت.

د عمر و گفت این عبد الرحمن مردیست با صلاح و عفاف ایستاد که چون فردا این کار بر تو عرضه کند تو اندر آن رغبت نکنی که چون از تو آهستگی بیند و رغبت تا کردن به تو اندر رغبت کند و اگر از تو رغبت بیند و شتاب پذیرفتن، روی از تو بگرداند. علی گفت چنین حکم. پس هم در شب به خانه عثمان شد همانگاه و مر او را گفت اگر نصیحت من بپذیری فردا اینکار مر ترا باشد و اگر نپذیری علی کار از تو اندر بیاورد. عثمان گفت پذیرم بگویی. گفتا عبد الرحمن مردی است درست راست و سربا علانیت یکی دارد. فردا چون این کار بر تو عرضه کند نگر تا گرانی نکنی و اگر شرطی کند نگوئی نتوانم. هر چه گوید زود اجابت کن. گفت چنین کنم و بر خاست و به خانه باز آمد.

پس دیگر روز به مزکت آمد، چون غار بامداد بکرد عبد الرحمن بر منبر شد، بر پایه پیشین و گفت بدانند که عمر رضی الله عنه از کراهیت که این کار را داشت نخواست که کس را خلیفت کند تا از مزه و بزه اینکار رسته باشد. اینکار در گردن ما پنج تن کرد. ما پای خویش از این کار بیرون آوردیم و سعد و زبیر نصیب خویش مرا بخشیدند. اکنون این کار میان علی و عثمان مانده است شما که را گزینید؟ تا او را بیعت کنم و هر کسی از این مجلس باز گردد بداند که امیر المؤمنین کیست؟ گروهی گفتند علی را خواهیم. گروهی گفتند عثمان را خواهیم و اختلاف

کردند . سعد بن زید گفت ما را تو خوشتری و روا پسندم اگر خویشتن را بیعت کنی کس خلاف نکند .

عبد الرحمن گفت کار از این گذشت . بنگر ید تا از این دو تن کدام صوابتر و این سخن کوتاه کنید . چهار یا سرگفت اگر خواهی که خلاف بر تحمیزه علی بن ابیطالب را بیعت کن . مقداد گفت چهار راست می گوید . اگر علی را بیعت کنی کس اختلاف نکند . عبد الله بن سعد بن ابی مرثد شیر خورده عثمان بود و یکبار مرثد شده بود و باز مسلمان شده از میان خلق بر خاست و عبد الرحمن را گفت اگر خواهی که کس خلاف نکند عثمان را بیعت کن .

چهار عبد الله را دشنام داد و گفت یا مرثد ترا با این سخن چکار است ؟ ترا از مسلمانان چه نصیب است . که اندر کار امیر مسلمانان می سخن گوئی ؟ مردی از بنی مخزوم چهار را گفت یابنده و بنده زاده ترا با حدیث قریش چکار است ؟

پس آن قوم به دو گروه شدند و لجاج و آشوب بر خاست . سعد بن ابی وقاص بر پای خاست و گفت ای مرد این کار زود تر بر گزار پیش از آنکه فتنه بر خیزد . پس عبد الرحمن بر پای خاست و گفت خاموش باش با شیدا آن حکم که من اندر این دائم یکم . مرد مان خاموش شدند . عبد الرحمن گفت یا علی بر پای خیز . بر خاست و پیش عبد الرحمن آمد عبد الرحمن دست راست علی را به دست چپ خویش گرفت و دست راست بر آورد که بر دست راست علی دهد و گفت یا علی عهد و میثاق خدای پند برقی که این کار مسلمانان برانی بر کتاب و سنت پیامبر و بر سیرت این دو خلیفه که از پس او بودند ؟

علی را آن سخن عمرو بن عاص یاد آمد که وی را شبانه گفته بود .

عبد الرحمن را گفت اینکار بدین شرط دشوار بود و کی داند همه حکم کتاب  
خدای و همه سنت پیغامبر ؟ و لکن بدا نقدر که علم من است و طاقت  
و توانائی من جهد کنم و از خدای توفیق خواهم .

• عبد الرحمن دست چپ از دست علی باز داشت و دست راست برابر  
خویشتن همی داشت و علی را گفت بدین ضعیفی و بسدین سستی  
و بدین شرط ؟

• یا عثمان بیای . عثمان بر خاست و بیامد عبد الرحمن دست راست عثمان  
را به دست چپ بگرفت و گفت یا عثمان پند برفتی عهد و میثاق خدای که  
کار این است بر حکم کتاب خدای و سیرت پیغامبر و سیرت این دو خلیفه  
برائی ؟ عثمان گفت پند برفتم .

• عبد الرحمن آن دست راست که علی را بر زده بود زود آورد و بر  
دست عثمان زد و بیعت کرد و گفت بارك الله لك فسيما صيره اليك . و خلق  
بر خاستند و بیعت کردند و علی همچنان بر پای ماند متعیر . عبد الرحمن  
را گفت خد عثمانی خدعة . بفر بقتید مرا فریفتنی .

• علی پنداشت که این سخن که عمرو بن عاص گفته بود به اتفاق  
عبد الرحمن و عثمان و سعد و زبیر گفته بود .

پس علی همچنان متعیر بازگشت . چون روی بگردانید ، عبد الرحمن  
گفت یا علی کجا همی شوی . و بیعت نمی کنی ؟ خدای گفت ومن نکث  
فانما ينكث على نفسه ؟ و نه بر خویشان از این کار بیرون آوردم که هر چه  
من حکم کنم بپسندی ؟ و نه عمر گفت هر که رأی عبد الرحمن را مخالف  
شود بکشیدش ؟ علی چون این حدیث شنید باز گشت و بیعت کرد و آن  
روز نماز دیگر بیعت تمام شد و امامی عثمان کرد .

این ابو سفیان که ( بقول طبري ) با عمرو عاص براي خلافت عثمان چاره اندیشي ميکرد و از خلافت علي بيمناك بود ۲۵ سال پيش از انتخاب ابو بكر در خشم شد و به علي پيشهاد كرد باوي بيعت نكند و مدینه را پر از جنگجویان قریش سازد . اما اکنون كه امر میان علي و عثمان قرار گرفته عثمان را هر علي ترجیح میدهد زیرا در سایه عثمان میتواند به نوائی برسد و از قتلواي علي بيمناك است .

عقلاً اگر علي پس از عمر به خلافت میرسید درره طلائفي اسلام بیشتر طول میکشید اختلافات روی نمی داد انحراف از اصول اسلامي بوقوع نمی پیوست . اقوام سود جوي عثمان بر مقامات بزرگ حكومتي دست نمی یافتند و بسیاری از حوادث كه منتهی به سلطنت معاویه و سلسله اموي شد واقع نمیشد .

۱۰ - یاران حضرت رسول را پس از رحلت وي میتوان به دو دسته مشخص تقسیم کرد :

دسته اي كه علاوه بر اذعان به نبوت محمد ویرا آفریننده دستگامي تشخیص داده و خود در پیدایش آن سهمی داشته و اینك كم و بیش خوبستن را وارث این دستگام و مكلف به حفظ و حراست آن مید انستند و هر دو در قسطیم و تكريم و اعلاي شأن وي همدستان بودند .

بدون تردید عمر فرد بارز این دسته است و از همین رو بر در مسجد پیغمبر شمشیر به كف مردم را تهدید می کرد كه محمد نموده بلکه چونت موسی چهل روز غیبت کرده است . اما ابو بكر آیه قرآن را بر او فرو خواند كه :

( انك ميت وانهم ميتون ) و پس از آن بر منبر شد و گفت اگر محمد

را می پرسید محمد مرد ولی اگر خدا را می پرستید خداوند هرگز نمی  
میرد . و سپس آیه ۱۱۱ سوره آل عمران را تلاوت کرد .

« وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم  
عل اعقابکم = محمد پیامبر است چون پیغمبران سابق - آیا اگر مرد یا گشته  
شد از دین خود بر می گردد یا نه ؟ »

عمر با آن تدبیر و رشادت خلافت را از مشاجره مهاجر و انصار بیرون  
کشید و با ترسقی آرا بر ابو بکر مسلم ساخت و پس از آن جنگ  
با اهل رده را بر انگیزت و برای اخضاع طوائف مرند از هیچگونه شدت  
عمل دریغ نکرد .

بی اختیار این سؤال در ذهن نقش می بندد که در نظر عمر آیا نفس  
دیانت اسلام مقصود بالذات بود یا حکومت اسلامی ؟ در هر صورت  
دستگاهی به وجود آمده بود که نمی بایست از بین برود . این حکومت  
وسلطنت نو بنیادی که محمد بوجود آورده و به اوضاع جاهلان و حقیرانه  
طوائف عرب خافه داده بود بایستی بر قرار بماند اختلافات و کوچک نظری  
اعراب بادیه نشین از بین برود و در تحت نوای اسلام جامعه جدیدی  
پای گیرد .

از همین روی عمر پس از فراغت از جنگ مرقدین قوای موجود  
را متوجه امری خطیر و بی سابقه ساخت . عمر با فکر واقع گرای و  
دید روشن و آگاهی بر طبیعت قوم عرب جنگ با ایران و روم را  
پیش کشید .

او مید انست این طوائف نا آشنا به زراعت و صنعت و تجارت آرام نخواهند

نشست و نیروی کامنه در وجود آنها خرجی می جوید . آنها اهل تفاسخ و جنگند و دنبال زن و مالند پس چه بهتر که این نیروی رام نشدنی متوجه مدنی بزرگتر و سود آور شود و حرض اعراب به کسب مال و شهرت بداندسوی مرزها منعطف گردد .

تاریخ نشان داد که در اتخاذ این تدبیر رأی صائب بود .

۱۱ - جنگهای پی در پی ایران و روم بنبه اجتماعی و سیاسی آندو را ست کرده بود ولی مهمتر و مؤثر تر از آن وجود اعراب در شمال شبه جزیره عربستان بود که از دو سه قرن پیش از هجرت به تدریج به سوره واردن و عراق مهاجرت کرده و سق در تحت حمایت ایران و روم دولتهائی نیز تشکیل داده بودند. اینان مخصوصاً طبقه پائین آنها هندستان برا زنده ای برای لشکریان اسلام و مایه اصلی جهانگیری عمر بشار می آمدند و شاید وی را نیز بدین اقدام تشویق کرده باشند ؛ زیرا اسلام مبدل به دستگامی شده است که قومیت عرب را حمایت میکند ، حماسه ایست که تشنگی استیلای بر دیگران و دست یافتن بر غنای پیشار را فرو می نشاند و علاوه بر این آنها را از ذلّ خضوع و اطاعت بیگانه میرواند .

۱۲ - در اینکه مردمانی از روی خلوص عقیده به اسلام گرویده اند و در اینکه ایمان به مبایده اسلامی و اجرای امر جهاد عده ای را به سوی شام و عراق روانه ساخت تردیدی نیست ولی قراین و امارات وسیع در حوادث فتوحات اسلامی نشان میدهد که محرک اساسی استیلاء بر دارائی دیگران است. زهد و عدم التفات به مال دنیا در دائره ای تنگ و محصور باقی مانده مسلمان و حق صعباً بزرگ پیغمبر از این فتوحات به مال و مکننت فراوان رسیدند .



طلحه و زبیر از صحابه بزرگ و جزء عشره مبشره و هر دو عضو شورای بودند که عمر برای تعیین خلیفه تشکیل داده بود. هر يك از این مؤمنان دو آقشه هنگام مرگ پیش از سی چهل میلیون درهم پول نقد و ملک و متعل در مکه و مدینه و مصر و عراق داشتند. هر دو پس از قتل عثمان با علی بیعت کردند ولی بعد از اینکه دیدند علی شیوه بذل و بخشش عثمان را بکار نمی بندد و در بیت المال مدین سختگیری میکند بر وی خروج کردند.

عایشه زن محبوب پیغمبر که از محترم ترین خواتین اسلام بشمار می رود و جزء حفظه قرآن و راویان موثق است بر خلاف اجماع امت که علی را به خلافت بر گزیده بودند قتل عثمان را چانه کرده جنگ جمل را براه انداخت زیرا علی چون عثمان از بیت المال مدین بر وی بخشش نمی کرد و شاید در قضیه (افک) مطابق میل او رأی نداده بود.

علت جنگهای صفین و جمل و نهروان را جز بر این نمیتوان حمل کرد که علی نمی توانست روش عثمان و نرم خوئی او را ادامه دهد و تمام آن کسانی که پس از روش سخت عمر در دوره خلافت عثمان به لوائی رسیده بودند از روش پر هیز کارانه علی سخت نا راحت بودند مخصوصاً که در مقابل وی معاویه، با سیاست و تدبیر قرار گرفته بود و در تحکیم اساس کار خود از هیچگونه اقدامی دریغ نداشت.

۱۳ - تا حضرت رسول زنده بود به نیروی آیات قرآن تدبیر و سیاست و بالاخره شمشیر و اعراب اسلام را بر طوایف سودجوی و بیگانه از عوالم روحانی تحمیل کرد، اما پس از رحلت، جانشینان او از نام او استفاده کرده و سلطنت قومی عرب را استوار ساختند.

از این تاریخ است که پرده ای از کبریا و معجزات و اعمال خارق العاده در پیرامون نام محمد کشیده شد. محمدی که در تمام مدت رسالت، خویشترن را بنده خدای می خواند، پس از مرگ از صف بشر خارج شد و به مقام قدس خداوندان پیوست.

پس از مرگ هر شخص متعین و بزرگی افسانه هائی پیرامون وی درست میشود. انسان هر قدر متشخص و بزرگوار باشد بشر است و ناچار دارای نقاط ضعف. گرسنه میشود، تشنه میشود، از سرما و گرما متأثر میگردد، قایل جنسی دارد و در انجام آن ممکن است از حدود حشمت و اعتدال خارج شود. در هر خوردن با صعوبات و دشواریها دچار سعی شده و در هنگام مخالفت و خصومت دیگران به خشم و کینه می گراید و شاید دلایل و موجباتی رشک بر او مستولی شود اما پس از مرگ همه این امور که نتیجه اصطکاک با دیگران است فراموش می شود، فقط آثار خوب و موالید قریحه و اندیشه او باقی میماند. مثلاً از ابن سینا قانون و شفا و دانشنامه علانی باقی می ماند و ضعف های روح بشری او یا مکتوم میماند و یا به دیده انماض نگریسته می شود.

طبعاً چنین حالتی نسبت به بنیای نگذار دیابتی که هزاران هزار تابع و مؤمن دارد در حجمی بیشتر و سطحی بس برتر روی میدهد.

در جنگ خندق قریش عینه بن حصن را نزد محمد فرستادند که خرمای آنسال مدینه را به محاصره کنند گان بدهند تا لشکر قریش و غطفان بر گردد. حضرت امتناع کرد. فرستاده قریش گفت اگر نمی هم بدمی بر میگردیم. حضرت که از اتحاد قبایل در هراس بود و به همین دلیل دور مدینه را خندق کنده بودند قبول کرد و چون خواست صلحنا

را بنویسد سعد بن معاذ ( از رؤسای اوس ) پرسید آیا قبول این پیشنهاد  
 وحی خداوند است ؟ پیغمبر فرمود نه اما چون تمام طوایف عرب متحد  
 شده اند و خطر همکاری یهودان با آنها از داخل مدینه می رود به این تدبیر  
 آنها را بر می گردانم و سپس بر یهودان می نازلیم سعد گفت آنها در  
 دوران کفر و عصر جاهلیت حق نتوانستند بک خرما از ما بگیرند. اکنون  
 که مسلمانم و خدا همراه ماست این ننگ را قبول نمی کنیم و به آنها باج نمی  
 دهیم . جواب آنها دم شمشیر است . پیغمبر سخن او را پذیرفته و از باج  
 دادن امتناع کرد .

در تاریخ ۲۳ ساله رسالت شبیه این قضیه مکرر روی داده است که  
 یکی از صحابه رأی پیغمبر را زده است یا پیغمبر با آنان مشورت کرده و آنها  
 پرسیده اند که رأی خداوند در این باب چیست و پیغمبر تصمیم را به رأی  
 آنها موکول کرده است .

اما پس از رحلت تمام نقطه های ضعف بشری فراموش شد و همه چیز  
 در وی نمونه کمال و مظهر اراده خدایندگی شد متصدیان امور در هر امری  
 و در هر مشکلی به رفتار و کردار او استناد کردند . مؤمنان ساده لوح آن  
 ایام آن یز و گوار را بزرگتر و بزرگتر تصویر میکردند و هر کس برای خود  
 شایسته درستی میکرد از اینکه فلان جمله را از پیغمبر شنیده است .

احکام و شرایط قرآنی همه واضح و معین نیست . پس مؤمنان حدود  
 تکالیف خود را باید از کردار و رفتار پیغمبر معین کنند . غایز بطور مجمل  
 در قرآن واجب شده است ولی کیفیت و تعداد آن باید از روی کردار  
 پیغمبر معلوم شود . از اینجا بود که حدیث و سنت آغاز شد و روز بروز  
 زیاد شد بطوریکه در قرن سوم و چهارم عده احادیث از هزار ها تجاوز

کرد و صد ها نفر از یکسوی کشور های اسلامی بسوی دیگر می شناختند تا حدیث جمع آوری کنند طبقه محدثین که در سراسر کشور های اسلامی مورد اعتبار و احترام بودند هزار ها حدیث از حفظ داشتند . میگویند ابن علقمه ( متوفی بسال ۳۳۲ هجری ) دوست و پنجاه هزار حدیث با اسناد از حفظ داشت . بدیهی است سنگ بزرگ نشانه نزدن است و وجود اینهمه حدیث خود دلیل بر عدم صحت آنها است ولی نمایاننده این امر مهم است که چرا مردم همه کار خود را رها کرده و در پی جمع حدیث تلاش میکردند تا جانی که دیگر برای عقل و تفکر آدمی ارزشی باقی نمانده بود . این تمیبه میگفت جز آنچه از محمد بجا رسیده است وجود ندارد . یا دانشمندی چون حسن بن محمد اربلی ( فوت در ۶۶۰ هجری ) هنگام مرگ گفت : ( صدق الله و کذب ابن سینا ) .

۱۴ - امر محسوس و غیر قابل انکار اینستکه هر قدر لزحیث زمان و مسکان از سال ۶۶ هجری و از محیط حجاز دور شوم حجم معجزات فزونی می گیرد زیرا پندار ها و تخیلات بکار می افتد و از يك نفر انسانی که بسواهب و مکارم فکری و اخلاقی آراسته است و از اینرو توانسته است مسیر تاریخ را تغییر دهد موجودی میآفریند که جز در افسانه ها نمیتوان یافت .

۱۵ - ایران شکست خورد ، متوالیاً شکست خورد ، در قادسیه و همدان شکست خورد ، بطور ننگین و در دناکی شکست خورد ، شکستی که استیلای اسکندر و ایلخار مقول در جنب آن کم رنگ است ولی این حقیقت را بار دیگر نشان داد که هر گاه کشور مدیر با تدبیر و پادشاه با شخصیت و کفایتی ندارد حتی در مقابل عشق اعراب تا بجهز

و بی اطلاع از آئین سلجوقی همه چیز خود را از دست میدهد .

ایران شهر بشهر و ایالت به ایالت تسلیم گردید و ناگزیر شد یا اسلام آورد و یا در کال خواری و فروتنی جزیه دهد .

گروهی برای فرار از جزیه مسلمان شدند و گروهی دیگر برای رهائی از ساطه تا معقول مؤبدان .

دیانت ساده اسلام که به گفتن شهادتین صورت می گرفت عموماً بیست یافت مخصوصاً که دم قبیح برنده پشت سر آن بود .

ایرانیان مطابق شیوه ملی خود در مقام نزد یک شدن به قوم فاتح بر آمدند و از در اطاعت و خدمت وارد شدند، هوش و فکر و معلومات خود را در اختیار ارباب جدید خود گذاشتند زبان آنها را آموختند و آداب آنها را فرا گرفتند، لغات قوم فاتح را تدوین و صرف و نحو آنها درست کردند و برای اینکه فاضلان آنان را به بازی بگیرند از هیچ گونه اظهار انقیاد و فروتنی خود داری نکردند ، در مسلمانان از خود عربها پیشی گرفتند و حق در مقام تحقیر دین و عادات گذشته خود بر آمدند و به همان نسبت در بالا بردن شأن عرب و بزرگان عرب تلاش کردند و اصل صرف و جوافردی و مایه سیادت و بزرگواری را همه در عرب یافتند ، هر شعر بدوی و هر مثل جاهلانه و هر جمله بی سروتی اعراب جاهلیت نمونه حکمت و چمکیده معرفت و اصل زندگی گمانی شناخته شد ، به اینکه مولای فلان قبیله و کاسه لبس سرفه فلان امیر باشند اکتفا کردند . افتخار کردند که عرب دختر شان را بگیرد و مباحثات میگردند که نام عربی بر خود گذارند . فکر و معرفت آنان در فقه و حدیث و کلام و ادب عرب بکار افتاد و هفتاد در صد معارف اسلامی را ببار آورد .

در یادی امر از ترس مسلمان شدند ولی پس از دو سه نسل در مسلمانان  
از عربهای مسلمان نیز جنم افتادند .

برای تقرب به دستگاه حاکم بنای چاپلوسی و مدهانه را گذاشتند به  
حدی که وزیر بی نظیر آنها در آینه نگاه نمیکرد که میادا صورت يك  
عجمی را در آینه ببیند . برای اینکه حاکم و امیر شوند نخست بنده  
فرمانبر دار امرای عرب شدند تا از آن خوان یغما نصیبی ببرند ولی رفته  
رفته امر بر خود آنها نیز مشتبه شد بطوریکه در قرن سوم و چهارم ایرانی  
دیگر خود را صفر و حجاز را منشأ تمام انعام خداوندی تصور  
میکرد .

شاید مبدأ خرافات و پندار های نامعقول و زیاد شدن حجم مميزات  
هین نکته باشد و اگر میتوانستند اوضاع مکه و مدینه و تمام حوادث  
سیزده ساله مکه و ده ساله مدینه را چنانکه هست در ذهن تصور کنند  
به اینجا نمی رسیدند که مجلسی در بچار الانوار نقل کند :

و روایت شده که در يك روز عید حضرت امام حسن و حضرت امام  
حسین از جد بزرگوار خود شان حضرت رسول اکرم تقاضای لباس عیدی  
کردند . جبرئیل نازل شد و از برای آن دو دو لباس سفید عرضه  
کرد .

حضرت رسول فرمود کودکان در روز عید لباسهای رنگین می پوشند  
حال آنکه برای حسن و حسین لباسهای سفید آورده ای ! جبرئیل طشت  
و ایریق از بهشت حاضر کرد و گفت هر رنگ بخواهید اراده کنید . من  
آب میریزم و شما شستو دهید ، لباسها همان رنگ که نیت کرده اید  
در خواهد آمد .

حضرت امام حسن رنگ سبز و حضرت امام حسین رنگ قرمز را بر گزیدند. وقتی لباسها رنگین شد جبرئیل به گریه افتاد. حضرت رسول فرمودند: اطفال من امروز مسرور شدند تو چرا گریه میکنی؟ عرض کرد: یا رسول الله حضرت حسن رنگ سبز را بر گزید و این به آن دلیل است که به هنگام شهادت از او زهر بدنش به سبزی خواهد گرائید و حضرت حسین رنگ قرمز را انتخاب کرد، چون در وقت شهادت زمین از خون حضرتش قرمز خواهد شد. (۱)

سال اول هجرت وقیل از غزوة نخله محمد و با رانش در نهایت سختی و تنگ دستی بسر می بردند. امثال عبد الرحمن بن عوف که شمشیر کسب داشت و از همان اوان ورود به مدینه به بازار رفته و مشغول کار شد و سود برد زیاد نبودند. ما باقی به مزدوری در نخلستان های یهود کار می کردند و چون از زراعت اطلاعی نداشتند به بیل زدن و از چاه آب کشیدن اکتفا میکردند.

خود حضرت محمد کار نمی کرد و از تعارف و هدیه دیگران امرار معاش میکرد و گاهی سر بی شام بر زمین میگذاشت و گاهی با خوردن چند خرما سداً جوع میکرد.

اینرا برای تحقیر و پائین آوردن شأن محمد نمی گوئیم بر عکس شان و ارزش او در ایست که با دست تهی و فقدان وسائل مادی از پای نشست

(۱) این ابن سکایت یا معقول و سخیف را در کتاب نطفة الکاف میرزا جانی کشانی میفرمائیم و می بینیم خرافات شبمیان به فرقه با پیه که خود را مصدق و بنیادگذار دین جدیدی می دانند، به ارث رسیده است.

تا بر جزیره العرب مستولی شد و از این حیث در تاریخ مردان خود ساخته دنیا کم نظیر است و اطلاع بر اوضاع و اسوال آن زمان نشان دهنده این معنی است که عهد بشری بوده است چون سایر آدمیان و هیچ قوه فوق طبیعی و انسانی به کمک وی نشناخته است .

جنگ بسدر را رشادت و شجاعت مسلمین و تهاون و سستی قریش به پیروزی رسانید نه هزار فرشته . چنانکه جنگ احد را تحلف از استراتژی عهد به شکست مسلمین منجر ساخت . اگر بنا بود خدا پیوسته به پاری مسلمین بشارتد نسی غزوه ها لازم می آمد و نه کندن خندق به دور شهر مدینه و نه قتل عام بنی قریظه ، بلکه به موازین عقل نزد یکفر بود حکم خداوند مطابق آیه ، ولو شننا لا قینا کل نفس هداها ، فروغ اسلام را بر تمام کفار و منافقان می تاباند .

پس از ۱۵ روز محاصره یهود بنی قینقاع و بستن آب و آذوقه بر روی آنها و تسلیم یهود ، عهد میخواست همه آنان را بکشد . عبدالله بن ابی که با آنان هم پیمان بود وساطت کرد . پیغمبر نپذیرفت و عبدالله بن ابی چنان عرصه را بر عهد تنگ کرد و تقریباً گریبان او را گرفت که عهد از خشم سیاه شد و چون دید عبدالله بن ابی قسم یاد میکند که از حمایت آنها دست نخواهد کشید و حق تهدید به مخالفت عالمی کرد ، از کشتن آنها صرف نظر و بدین قناعت کرد که در ظرف سه روز مدینه را ترک گویند .

از اینگونه ضعف های بشری صد ها مورد در کتب سیره و تاریخ صدر اسلام ثبت شده و شواهد گویائی است بر اینکه هیچگونه قوای فوق طبیعت دست اندر کار نشده و حوادث آنزمان مانند حوادث تمام جهان و در تمام اعصار بنابر اسباب و علل طبیعی بوجود آمده است . و این امر نه



تنها از شان محمد نمی‌گاهد بلکه شخصیت غیر عادی و قوت روح او را بیان میکنند .

اما متأسفانه بشر عادت ندارد چنین بنگردد و گوئی نمی‌تواند سیر طبیعی و منطقی حوادث را تعلیل کند ، لذا قوهٔ واهمه پیوسته برای او خدای آفریننده ، همان‌طور که اقوام بدوی و نادان نمی‌توانستند غرش رعد و درخشیدن برق را تعلیل کنند و تا چار آنرا صدای خدا و نشانهٔ قهر و خشم موجود قهار و کینه‌فروزی می‌پنداشتند که برای تحلف از او امر او بظهور پیوسته است .

بشرهای عاقل و دانشمند نیز از ربط دادن علل و معلول‌ها روی گردانده و در هر چیزی هر قدر پست و ناچیز باشد مداخلهٔ خداوند را ضروری دانسته‌اند و خداوند بزرگ و قادر یعنی گردانندهٔ جهان بی‌آغاز و انجام را موجودی چون خود فرض کرده‌اند و از اینرو برای حسن و حسین جامه از بهشت می‌فرستند و جبرئیل وی چون رنگرزان آنرا به رنگ سرخ و سبز در می‌آورد و بعد هم گریه میکنند .

کتاب بحار الانوار کتاب استثنائی نیست که از مآهای هائی بنام کرکرة بن عرعرة بن صرصرة سخن بیان می‌آورد . صدها کتاب چون حلیة المتقین و جنات الجنود و انوار نعمانی و مرصاد العباد و قصص الانبیاء و قصص العلماء در ایران هست که تنها یکی از آنها را برای مسموم کردن و قیام کردن افکار علی کافی است .

انسان عاقل در تب معجزه تراشی بکلی عقل خود را کنار می‌گذارد ، میداند محمد چون سایر مردم گرسنه میشد و غذا می‌خورد و طبعاً باز مثل مردم برای قضای حاجت بیرون میرفت . ولی در اینجا دیگر غیوت دینی

به او اجازه ندهد خاموش نشیند لذا مدعی میشود که هنگام قضای حاجت سنگ و درخت از جای خود حرکت میکردند و دور وی حصار میکشیدند که از نظر مردم پنهان باشد. و شگفت اینست که به قوه واهمه آنان این فرض راه نیافته است که بگویند او غذا نمیخورد تا محتاج بیرون رفتن باشد. چنانکه در آفتاب هم سایه نداشت. بدین دلیلی مسلم که تمام مردم میدانستند پیغمبر غذا میخورد پس باید معجزه را در جایی دیگر آورد تا محد به شکل دیگری از سایر افراد بشر متمایز شود و این تمایز نباید در حدود امکانات بشری باشد.

## فہرست ۲۲ سال

### الف : محمد :

- ۱۹ - ۰ - ۱ - تولد فرمان .  
 ۲۹ - ۲۰ - ۲ - کودکی .  
 ۴۰ - ۳۰ - ۳ - رسالت .  
 ۴۷ - ۴۱ - ۴ - بعثت .  
 ۵۶ - ۴۸ - ۵ - پس از بعثت .

### ب : دین اسلام :

- ۶۶ - ۵۹ - ۱ - محیط پیدا ایش اسلام .  
 ۸۲ - ۶۷ - ۲ - معجزه .  
 ۱۰۰ - ۸۳ - ۳ - معجزه قرآن .  
 ۱۲۳ - ۱۰۱ - ۴ - محمد بشر است .

### ج : سیاست :

- ۱۳۳ - ۱۲۱ - ۵ - ہجرت .  
 ۱۴۳ - ۱۳۱ - ۶ - شخصیت نازہ محمد .  
 ۱۵۳ - ۱۴۱ - ۷ - ایجاد اقتصاد سالم .  
 ۱۶۹ - ۱۵۱ - ۸ - جہش بسوی قدرت .  
 ۱۸۶ - ۱۷۰ - ۹ - نبوت .

۱۸۷ - ۱۹۷

۱۰ - زن در اسلام .

۱۹۸ - ۲۲۵

۱۱ - زن و پشمبیر .

د : متافيزيك :

۲۲۹ - ۲۶۹

خدا در قرآن .

هـ : پس از محمد :

۲۷۵ - ۲۹۴

۱ - خلافت .

۲۹۵ - ۳۱۱

۲ - سوره‌اي غنيمت .

۳۱۲ - ۳۲۹

۳ - خلاصه .